

ترجمه مکالمات مجموعه آموزشی English Today

DVD 6

1. Didn't you notice anything?



آن : سلام جک

جک : آره... دقیقاً همون چیزیه که بهش گفتم. بهش ایمیلی میفرستم و ازش اطلاعات بیشتری میگیرم (میخوام که اطلاعات بیشتری بده)، نه، این کار نکردم... متأسفم، امروز وقت کافی نداشتم... باشه، بسیار خب، ده دقیقه دیگه بهش زنگ میزنم! بای.

آن : سلام جک! خب، روز خوبی داشتی؟

جک : نه نداشتم. روز سختی (سنگینی) بود، آن. کارای زیادی برا انجام دادن داشتم... اول تو شهر با چندتا از مشتریها ملاقات داشتم. ما ساعت 9 جلسه داشتیم و ساعت 2 تموم شد. بعد از اون سود ماهانه رو بررسی کردم و دو بار ضرر حساب کردم و بعدش چندتایی نامه نوشتم... واقعاً خستم...

آن : الان موقه استراحته! یه لیوان نوشیدنی بخور... خوش شانسی... لازانیا درست کردم، غذای مورد علاقت...

جک : نه ممنون آن. ناهار لازانیا خوردم.

آن : آو... اما مشکلی نیست... یه چیز دیگه آماده می‌کنم... و بعد از شام می‌توانیم جام بین‌المللی تنیس ویمبلدون از تلویزیون ببینیم. مسابقه یکنفره آقایانه. باید هیجان‌انگیز باشه.

جک : ببخشید آن، نمی‌تونم... یه سری کارا هست که باید انجامشون بدم. و بعدش به سالن ژیمناستیک میرم.

اینطوری تمدد اعصاب می‌کنم!

آن : هی جک! یه لحظه! چیزی توجهت رو جلب نکرده؟

جک : آشپزخونه رو تمیز کردی؟

آن : نه، تمیز نکردم...

جک : آو... ست فوق‌العاده بشقاب‌های چینی رو گرفتی؟

آن : نه جک! اصلا درباره خونه نیست... درباره من...

جک : فهمیدم! یه جفت کفش جدید خریدی، اینطور نیست؟ فوق‌العاده! خب... باید برم. دیره.

آن : مشکلی نیست! برو! بای! حیف این همه وقت که گذاشتم¹.

2. What do you care about it?

¹ Waste = هدر رفتن، صرف کردن، زائد

شارون : سلام آن... خیلی ممنون که آدرس فروشگاه کتاب دادی... آو خدای من! آن! اینجا چه اتفاقی افتاده؟

آرایش کردی... بذار ببینمت... مدل مو جدید، لباس نو... واقعا زیبا شدی!

آن : بالاخره یکی فهمید تغییر کردم (تغییرم رو متوجه شد)!

شارون : غیر ممکنه که این تغییر متوجه نشد!

آن : مرسی! خب، داشتی چی میگفتی؟

شارون : آو، خواستم برا آدرس فروشگاه کتاب ازت تشکر کنم.

آن : خوبه! خوشحالم که ازش خوشتر اومد. عاشق اینم که بشینم و یه فنجون قهوه بخورم و به کتابها نگاه کنم.

شارون : بله! دقیقاً کاری بود که من انجام دادم: نشستیم، یه فنجون قهوه سفارش دادم. تمام کتابایی که میخواستم پیدا کردم!

آن : چه کتابایی خریدی؟

شارون : یه زندگی نامه (بیوگرافی) درباره ویرجینا وولف^۱ و کتابی درباره باستان شناسی خریدم. و تو... تو چیکار کردی؟

آن : سعی می کنم درباره مشکلاتم فکر نکنم... براهمین دارم به بعضی از عکسا نگاهی میندازم.

شارون : میتونم ببینمشون؟

آن : حتما! عکسای منن. آو، اینو بین! ادینبرو (پایتخت اسکاتلند) بودیم! برا سفر^۱ رفته بودیم یادت میاد؟

^۱ بانوی رمان نویس، مقاله نویس و فمینیست انگلیسی بود. در تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۴۱ پس از اتمام آخرین رمان خود، خسته و رنجور از وقایع جنگ جهانی دوم و تحت تأثیر روحیه حساس و شکننده خود، با جیبهای پر از سنگ به «رودخانه اوز» در «رادمال» رفت و خود را غرق کرد.

شارون : آره یادمه! چقدر آلیس با اون کلاه اسکاتلندی بامزه شده بود! با ماشین رفتیم؟

آن : نه با ماشین نرفتیم با قطار بود. و در آخرین لحظه پیتر بخاطر آزمون هنرپیشگی نیومد!

شارون : بله! مثل همیشه... این کیه؟ نمیشناسمش!

آن : آو فرانکه، یکی از دوستانم. من اونو تو تعطیلات در نروژ دیدم. لحظات خوبی باهم داشتیم.

شارون :و؟؟؟؟

آن : بعدش اون راه خودش رفت و منم راه خودم.

شارون : درسته... زندگی همینه! عشقبازی باهم داشتید؟

آن : نه، نه... هیچی بینمون نبود. فقط دوستای خوبی بودیم!

شارون : باهم در تماسید؟

آن : نه ارتباطی نداریم. خب... پنج سال پیش یه نامه برام نوشت. یه دعوت نامه برا ازدواجش برام فرستاد.

شارون : رفتی؟

آن : نه نرفتم. متأسفانه خیلی کار داشتم و نتونستم برم.

شارون : هی، این جکه! تو این عکس چه خوشتیپ اومده!

آن : آره خوشتیپه!

شارون : اگه از نظرت مشکلی نباشه میشه این عکس پیش خودم نگه دارم؟

¹ تفاوت trip و travel. هر دو معنای سفر و مسافرت میدهند ولی معمولاً trip برای مسافرتهاى کوتاه مدت و travel برای مسافرت های طولانی مدت به کار میرود.

آن : اشکال داره! راهی نداره (عمرأ)، متأسفم شارون! نه!

شارون : چرا نه؟ مشكلت چیه؟ (از چیش میترسی؟) (چه نگرانی درباره این موضوع داری؟)

آن : و تو؟ تو چه نگرانی داری؟

جک : سلام دخترا، اینجا چه اتفاقی داره میوفته؟

آن : هیچی!

شارون : چرا؟

3. Music isn't the only thing in life!

جک : پیتر، ببخشید، میتونی آواز نخونی (میتونی آواز خوندنت رو متوقف کنی)؟ نمی تونم بخونم...

پیتر : ببخشید جک : چی میخونی؟

جک : کتابی درباره اختراعاته.

پیتر : جدی؟ میتونم یه نگاهی به کتاب بندازم؟

جک : حتماً. دارم درباره کامپیوتر مطالعه می‌کنم.

پیتر : آو جک! تو یه مشکل جدی داری.... کل روز سخت کار میکنی و بعدش وقت آزادت^۱ رو با خوندن درباره کامپیوترها می‌گذرونی....

جک : همین رو می‌شه درباره تو گفت^۲... منظورم درباره موزیک!

پیتر : دیونه شدی؟ (مجنونیی؟) چطور میتونی موسیقی رو با کامپیوتر مقایسه کنی؟ بهرحال، موزیک شغلمه. میدونی که... ما چند روز دیگه اجرا داریم.... خیلی نگرانم...

جک : میدونم میدونم.... اما موسیقی تنها چیز دنیا نیست! من دارم برای گواهینامه اروپایی کاربری کامپیوتر^۳ مطالعه می‌کنم. می‌ارزه؟

پیتر : حتما ارزشش داره.... اما موسیقی جذاب‌تره!

جک : نظر توئه پیتر! برای مثال میدونی بیل گیتس ماکروسافت تأسیس کرد، اما تاریخ کامپیوترها به قرن 19 ام برمی‌گرده؟

پیتر : اونا قرن 19 ام کامپیوتر ساختن؟

¹ Spare time

³ ECDL

^۲ معنای کلمه apply = اعمال کردن، بکار بردن

جک : نه، جان بایج ایده‌ای برای اولین کامپیوتر در قرن 19ام داشت. اون نامش رو “موتور تحلیلی” گذاشت...

آلیس : سلام بچه‌ها! موضوع صحبتتون چیه؟ سوالی ازتون دارم. آماده‌اید؟

پیتر : بازم نه (باز شروع نکن)! چرا دوست داری به همه این بررسی‌ها¹ جواب بدی؟

آلیس : فکر می‌کنم یه سرگرمیه... یکم عجیبه میدونم. به هر حال، راهیه برای یادگیری (فهمیدن) چیزای جدید

درباره خودمون... میدونی که؟ من کنجکاوم، تو نیستی؟ خب، آماده‌ای؟

پیتر : نه نه! من و خط بزن! بذار تنها باشم آلیس (تنهام بذار). من چیزای مهمتری دارم که بهشون فکر کنم!

بای.

آلیس : جک؟

جک : بسیار خب. سوالا چین؟ بگو

آلیس : خب، این پرسشنامه درباره عشقه... سوال اول: اولین باری که کسی رو بوسیدی کی بود؟

جک : آو... سوال جالبیه... من اولین بار دختری رو دو سال پیش بوسیدم.

آلیس : بی خیال داری شوخی می‌کنی!

جک : آره فکر کنم تو فضای شوخیم. من اونو سال 1982 بوسیدم.

آلیس : چطور یادته که 1982 بود؟

جک : خوب یادمه. من اون رو حین تعطیلات تابستونه دیدم... من داشتم دوچرخه سواری میکردم و وقتی

دیدمش عاشق شدم... خیلی زیبا بود!

(منظور مجموعه پرسشهایی است که از افراد پرسیده میشه تا رویکرد فرد یا نتیجه گیری درباره یک جامعه یا رویداد مشخص بشه) Survey¹

آلیس : سریع بوسیدیش؟

جک : برا من خیلی گذشت (زمان برد)... برا تولدم تو ماه ژانویه بوسیدم! (gave شکل سوم و گذشته Give به

معنای ارائه دادن)

آلیس : جالبه خیلی جالبه... سوال بعدی...

جک : یه لحظه اجازه بده¹ (این زنگ تلفن رو به اون زنگ بین راندهای مسابقه تشبیه کرده)! بذار من بپرسم.

4. I like it when you smile!

جک : سلام شارون. چه خبر؟ (چی شده؟)

شارون : سلام جک : خوبم. نگران نباش. همه چی رو به راهه.

¹معنای اصطلاح Saved by the bell (خود یعنی زنگ) در مسابقات بوکس معمولاً بین هر راند، یک زنگ به صدا در میاد و بوکسورها از هم جدا میشن... این اصطلاح به معنی "خلاص شدن از یک موضوع" یا "راحت شدن از دست چیزی" به واسطه یک اتفاق هست... مثلاً مدیر داره از کارمندی در مورد موضوعی سوال می کنه، تلفنش زنگ میزنه و از اتاق خارج میشه... در این وضعیت کارمند از اون وضعیت خلاص شده...

جک : واقعا؟ فکر نمی کنم اینطور باشه... یالا، بگو چی شده... مشکلاتت با پیترا؟

شارون : نه! خب... آره! اما فکر نکنم تو اون کسی باشی که باید باهاش حرف بزنی (right person = شخص درست، صحیح)!

جک : احتمالاً حق با توئه. اما نمی تونم ببینم خیلی ناراحتی! و این؟ چی معنی میده؟

شارون : خودتو اذیت نکن! برا همیشه نمیرم! همکارم لوسی من رو برای گذروندن آخر هفته به خودش دعوت کرده. اون یه کلبه حومه شهر داره، نزدیک برایتون^۱. عصر حرکت می کنیم، درست بعد از کار!

جک : روستا جای فوق العاده ایه!

شارون : امیدوارم همینطور باشه! نیازه یکم جدا باشیم! زندگی با پیترا داره سخت می شه! بیش از حد نگران کنسرتشه! اون قادره که فقط به موزیک فکر کنه و دربارش حرف بزنه! به نظر میرسه مایل ها دوره! برای موزیکش داره افراط^۲ می کنه! تمام روز آواز میخونه! دیگه باهام صحبت نمیکنه... با آهنگ باهام حرف میزنه: شارون، میتونی نمک بهم بدی؟

جک : لبخند زدنت رو دوست دارم! به نظرم آخر هفته تو روستا چیزیه که واقعاً بهش نیاز داری!

شارون : نمیدونستم انقد روستا^۳ رو دوست داری...

جک : شوخی می کنی؟ من عاشق روستام. خیلی آرومه و آرامش میده.

شارون : خیلی از مردم فکر می کنن خسته کنندس.

جک : خب... اونا نمیدونن که چقدر از ماجرا پرتن...

² excessive

¹ شهری در سواحل جنوبی بریتانیای کبیر

³ کلمه country یعنی کشور ولی the country یعنی روستا، ناحیه بیلاقی

شارون : چی؟ جک؟! الان از کلیشه (والا معنی این کلمه رو پیدا نکردم به نظر یه سرگرمی باشه!) استفاده کردی؟

جک : مثل: روستا امنه و شهر خطرناکه؟

شارون : ... یا: روستا تمیزه و شهر کثیفه؟

جک : و یادت نره که زندگی تو روستا ارزون هم هست!

شارون : آره، همینطوره. زندگی تو شهر خیلی گرونه، فقط به همین فکر کن که اجاره¹ این آپارتمان چقدره!

جک : یادم ننداز! من باید فردا صبح سهم خودم پرداخت کنم!

شارون : خب، جک! صحبت باهات خوب بود! باعث شدی بخندم! بعضی وقتا... درباره خودمون فکر می‌کنم...
درباره اینکه سابقاً² چطور باهم بودیم...

جک : بودیم... ما زوج شگفت‌انگیزی هستیم! اینو یادت نره!

شارون : بسیار خوب!

5. What about buying a Ferrari?

آن : آو سلام جک. یه لحظه وقت داری؟

جک : آن من همیشه برا تو وقت دارم!

آن : میتونم سوالی ازت بپرسم؟

¹ rent
² once

جک : حتماً چطور میتونم کمکت کنم؟

آن : خب، من به مشورتت نیاز دارم. میخوام یه ماشین نو بخرم.

جک : تو باید یه ماشین سریع و اسپرت گرون بخری!

آن : بی خیال، نمی‌تونم از عهده¹ یه ماشین اسپورت بر بیام. ماشینم قدیمیه، خیلی بزرگه و رانندگی باهاش سخته.

جک : دلایل بسیار خوبی برای خریدن یه ماشین جدید.

آن : آره! دلم میخواد یه ماشین کوچیک، شیک (مطابق مد روز) که خیلی گرون نباشه بخرم...

آن : ... و جوون پسند (مناسب مردم جوان)!

جک : البته، تو نباید ماشینی که پیرا استفاده می‌کنن بخری.

آن : خب، چه ماشینی باید بخرم؟ من هیچی درباره ماشینا نمیدونم!

جک : خب، چطوره یه فراری بخری!؟

آن : شوخی می‌کنی؟

جک : یه شوخی بود... بذار فک کنم... میتونم یه نگا بهش بندازم؟ این ماشین چطوره؟

آن : خوبه! گرون نیست؟

جک : این روزا همه ماشینا گرونن. راستی، درباره شارون شنیدی؟

¹ Afford = تهیه کردن، از عهده برآمدن

آن : بله! بعد از ظهر پیتر دیدم. بهم گفت که اونا اختلاف^۱ دارن! ... ولی فکر نکنم باید خیلی در این باره نگران باشیم! تو چی فکر می کنی (تو هم همین فکر می کنی)?

جک : اممم... شاید باید نگران باشیم... نظرت درباره شارون چیه؟

آن : خیلی زیباست^۲...

جک : آره همینطوره...

آن : من چی جک؟ فکر می کنی که خوش قیافم؟

جک : چی می گی آن، خیلی جذابی (دلربایی)!

آن : واقعاً همینطور فکر می کنی؟

جک : بله آن... همیشه تو نظرمی (همیشه به فکرتم)، آو! آن، ببخشید...

آن : عیب نداره جک...

Music: John Lennon

لوسی : سلام و به “جهان موسیقی” خوش اومدین، و به کارشناس موسیقیمون تونی مور خوش آمد میگم! در برنامه این هفته ما میخوایم یاد کنیم از زندگی یک نوازنده بزرگ از لیورپول و شاید بزرگترین نوازنده پاپ در کل دورانها... درسته تونی؟

تونی : بله همینطوره. و البته ما درباره جان لنون صحبت می کنیم!

^۱ Quarrel = نزاع، مرافعه، دعوا

^۲ برای بیان زیبایی شخص برای مرد از کلمه handsome استفاده میشه و برای خانوما از pretty، و از کلمه good-looking برای هم مرد و هم زن استفاده میشه.

لوسی : بله جان لنون، یک سرودنویس و خواننده مشهور، و البته بعضی وقتا یه شخص^۱ جنجالی. اوکی تونی، بیا یه نگاهی به لحظات مهم دوره زندگی کوتاه ولی بسیار موفقیت آمیزش بندازیم!

تونی : خب، جان 9 اکتبر سال 1940 در لیورپول متولد شد. دوران کودکی دشواری داشت، والدینش جدا شده بودند و جان با خالش زندگی می‌کرد. اون (خالش) خیلی خیلی سخت‌گیر بود و دوست نداشت جان کل زمانش گیتار بزنه!

لوسی : پس جان دوران بچگی سختی داشته. بیلتز چی؟ (در مورد بیلتز بگو). چه موقع این گروه پاپ شگفت-انگیز نواختن شروع کرد؟

تونی : در سال 1985 جان پل مک‌کارتنی رو تو مدرسه هنر لیورپول ملاقات کرد. این ملاقات شروع مسافرت-های موسیقی^۲ آنها شد. کمی بعدش جورج هریسون بهشون ملحق شد. در ابتدا اسم باند “کواریمن” بود، اما سال 1959 اونا اسمش رو به بیلتز تغییر دادن.

لوسی : اممم، جالبه! باند کجا اجرا داشت؟

تونی : خب البته که در لیورپول، در کلوب گورن^۴، اما اونا اولین سری از اجراهاشون رو در شهر هامبورگ در کلوب استار در منطقه نور قرمز شهر (red light district = به نواحی از شهرها میگن که کانون و مرکز کلوب‌های شبانه مخصوص بزرگسالان (25+! شوخی!!!) هستش) ارائه دادن. بیلتز بسیار شاد بود و تعداد زیادی هوادار در هامبورگ داشت. هامبورگ جایی بود که ظاهرشون را و بخصوص مدل موی مشهور خودشون گسترش دادن؛ مدل مویی که ناگهان (خیلی زود) در کل دنیا مد روز شد.

¹ بیشتر تصویر معنی میده، Figure

^۲ در آلات موسیقی از فعل play به معنای نواختن استفاده میشه، معنای بازی نمیده.

³ musical journey

^۴ یک کلوب شبانه که در سال ۱۹۵۷ به عنوان یک کلوب جاز افتتاح گردید

لوسی : آو اون مدل مو! اسمش رو موپ تاپس (مدل موی چتری) گذاشتن، درسته؟

تونلی : بله همینطوره.

لوسی : اولین باری که مسابقه رتبه اول کسب کردن چی بود؟

تونلی : آهنگ تک "Please, please me"، فوراً به موفقیت رسید و به بالاترین امتیاز (رتبه 1) جدول رسید!

لوسی : درسته!

تونلی : خب... چهار جوانک¹ از لیورپول با یکدیگر تا سال 1970 برای بیلتز اجرا می کردند. آلبوم آخر آنها

"Abbey Roud" بود. بعدش باند از هم پاشید.

لوسی : که باعث یأس و نا امیدی تمام طرفدارانشون شد! و بعدش؟ بعد از اون جان چیکار کرد؟

تونلی : اون یه دوره مستقل² موفق را شروع کرد. آلبومهای مشهور اون "imagine" و "Plastic Ono Band"

بود.

لوسی : هیچ وقت جان سعی کرد که بیلتز رو دوباره از نو بسازه³؟

تونلی : آو نه! رابطش با یاکو اونو براش خیلی خیلی مهم شده بود. جان و یوگو درگیر سیاست شدن، اونا شروع

به گسترش پیام صلح جهانی کردن.

لوسی : و کی کشته شد؟

تونلی : جان 8 دسامبر سال 1980 بیرون آپارتمانش تو نیویورک در ساختمان داکوتا کشته شد.

¹ lands

² solo

³ Reunited = دوباره بهم پیوستن

لوسی : کی اون به قتل رسوند؟

تونی : مارک دیوید چمپمن، یکی از هوادارای بیلتز.

لوسی : خب چرا؟

تونی : دیونه بود، مجنون بود، اون گفت که لنون به آرمان‌های نسلش خیانت کرده.

لوسی : بله، خب، وقتی جان تنها 40 سالش بود مرد، اما مطمئناً فراموش نشده.

تونی : نه، حتماً فراموش نشده. امروز برای یادآوری زندگی جان باغی در پارک مرکزی وجود داره با نام دشت-

های توت فرنگی^۱. نزدیک ساختمان داکوتا.

لوسی : بسیار خب، پس... جان لنون... جان لنون شاید بزرگترین موسیقیدان پاپ در همه زمان‌ها. سپاس از

کارشناسمون تونی مور.

تونی : ممنون بای.

لوسی : خدا حافظ... هفته بعد برای برنامه‌ای دیگر از "جهان موسیقی" می‌بینیمتون! خدا حافظ

Bill Gates

اریک : عصر بخیر و به برنامه این هفته "بیاید صحبت کنیم" خوش اومدین. در استودیو همراه من مفسرانمون

تام و مری حضور دارن. حالتون چطوره؟

مری و تام : خوبیم ممنون اریک.

^۱ هم‌نام یکی از تک‌آهنگ‌های گروه راک بیتلز است. این آهنگ که یکی از برترین آهنگ‌های این گروه است توسط جان لنون و پل مک‌کارتنی نوشته شده است.

ماکروسافت انجام داد. تا آن زمان مردم برنامه‌های نرم افزاری نمی‌خریدند، اونا برنامه‌ها رو به صورت رایگان به اشتراک می‌داشتن یا کپی می‌کردن. بیل گیتس بازاری برای نرم افزار کامپیوتر ایجاد کرد.

تام : اما این همش نیست! گیتس خیلی هم جاه طلب بود! میدونستین اون قصد داشت تا سن 30 سالگی میلیونر بشه؟

مری : بله، و اون خیلی خیلی سخت کار می‌کرد! سال‌های زیادی اون فقط 6 ساعت در روز می‌خوابید، اون واقعاً معتاد به کار بود...

اریک : پس اون می‌تونه به تولیدکننده‌های قهوه هم کمک کنه!

تام : فکر می‌کنم (حدس می‌زنم) همینطوره.

اریک : بعد از اینکه با ویندوز به ثروت چند میلیونی (منظورش میلیون دلار) رسید چیکار کرد؟

مری : اون توجهش رفت سمت اینترنت. در ابتدا اون فکر نمی‌کرد که اینترنت مهم باشه؛ این یه اشتباه تجاری بود. ماکروسافت اینترنت اکسپلورر 4 توسعه داد و سه سال بعد ماکروسافت جنگ مرورگرها رو برنده شد و رقباش رو شکست داد.

تام : پس الان در دنیا تقریباً هر کامپیوتری از یک برنامه ماکروسافت استفاده می‌کنه.

اریک : درسته! خب، بیل گیتس یه تاجر بسیار بسیار موفقه. هیچ چیز دیگه‌ای در باره اون وجود داره که اون رو دوست‌داشتنی کنه یا فقط یه انسان bit (معنایی از bit که به این جمله بخوره پیدا نکردم، با عرض پوزش) هستش؟

تام : خب، کارهای خیره‌ای که انجام میده براش خیلی مهمه...

مری : بیل و همسرش ملیندو الان برای "بنیاد خیریه¹ بیل و ملیندا گیتس" کار می‌کنن؛ در سال 2000 بیل نیمی از ثروتش رو برای کارهای خیریه به این بنیاد خیریه بخشید.

اریک : این خیلی جالبه. بیل گیتس، یک مرد موفق، با مهارت‌های تجاری بسیار فوق العاده، اما با قلبی بزرگ! خب، امروز ما درباره یکی از مهمترین افراد تجاری عصرمون صحبت کردیم، خیلی مچکر مری و ممنون تام! خدا نگهدار.

تام و مری : خدا حافظ.

اریک : و خدا حافظ شما. خیلی زود در برنامه بعدی "بیاید صحبت کنیم" شما رو می‌بینیم.

¹ Foundation